

بحث درباره چگونگی مکتب فلسفی پوزیتیویسم منطقی

Logical Positivism

-۳-

اصل دلالت و کیفیت و تأثیر آن در سیاست و علم الاجتماع - در دو شماره گذشته مجله فرهنگ نو مختصری از نظریات پوزیتیویسم منطقی و اصول آراء ایشان توضیح داده شد و بنحو اختصار در مقاله اول خاطر نشان گردید که پوزیتیویسم منطقی رسالت تاریخی خود را آن میداند که آراء و نظریات متافیزیکی را که بنظر پیروان این مکتب آرائی عقیم و بی ثمر است و در دو قرن اخیر در قلمروی فلسفه پوزیتیویسم راه یافته اند و صفت تحقق و واقعیت را از آن سلب کرده اند محو و نابود نموده و اصول عقاید و آراء پوزیتیویسم را پاک و منزّه نماید و علاوه از آن میزان تشخیصی برای امتیاز نظریات متافیزیکی از احکام و آراء علوم مثبت بدست دهد تا سیر علمی افکار و مسائل علمی بدون انحراف بجهت مغتلفه بانجام رسد .

۷۱۹

از این رو اصل «تحلیل منطقی زبان» و بحث در باره جمل و کلمات را از اشیاء - صفات و نسب بیان آورده و پس از آن اصل تحقق را که عبارت از انطباق تعاریف علمی با تجربه باشد مورد قبول قرار داده و تجربه را هم نه واقعیات عالم خارج و جهان مستقل از ما محسوب داشته اند بلکه احساس « و معلوم حس » ملاک معرفت پوزیتیویسم منطقی قرار گرفته است .

در قسمت دیگر صحت ادعای پوزیتیویسم منطقی با توضیح اصول ایدئالیسم و ماتریالیسم تحت حکومت قرار گرفت و بنا بدلائل و شواهد مذکوره روشن گردید که پوزیتیویسم منطقی در دعوی خود صادق نیست . زیرا علاوه از آنکه آراء متافیزیکی را از آراء و نظریات پوزیتیویسم ازاله ننموده بلکه با پذیرفتن « اصل دلالت » وجودی اشیاء - صفات و نسب به بند متافیزیک گرفتار آمده و با نفی علم مثبت و واقعی و اصل ماژ جهان خارج براه ریلاتیویسم رفته و با قبول ضوابط علوم **Formule** بدون در نظر گرفتن قوانین و نوامیس جهان و ارتباط متقابل آنها بمرمائیسم علمی کمک کرده است .

در هر حال در دو شماره گذشته عدم صحت ادعای پوزیتیویسم منطقی چه در طریق تحقیق علوم و فلسفه با اصول مقبوله خود و چه در تنزیه پوزیتیویسم از آراء متافیزیک بنحو اختصار و تا جائیکه مجال بحث و گفتگو در این نشریه بود ثابت گردید و اینک آثار

«اصل دلالت» و درجه تأثیر آن در علوم اجتماعی و سیاسی و نحوه تفکر مکتب مذکور در قلمروی علوم مزبور توضیح داده می‌شود.

برای «اصل دلالت» آثار و فواید بسیاری را قائل شده‌اند. آنچه کارناپ بیان کرده و در کتب خود شرح داده است فقط آن نیست که در توجه و تفسیر علم و تحلیل قوانین نحوی زبان علمی بکارآید بلکه «اصل دلالت» Semantic اصل جدیدیست که می‌تواند نجات بشر را از متاعب و آلام اجتماعی تکفل نماید. قبل از آنکه کارناپ و همکاران او اصل مزبور را محدود نموده بنا بر سیره و رویه خود آنرا یفرضیه‌ای صوری و خشک تبدیل نمایند. پیشقدمانی در ممالک متحده آمریکا بوده‌اند که آن اصل را بشکل عمومیتری تبلیغ کرده و اشاعه داده‌اند و معروف‌ترین این اشخاص Stuart chase استوارت چیس است که در کتاب خود معروف بنام «جباری لغات» The tyranny of words «اصل دلالت» را مؤثر در نجات بشر میدانند.

S. Chase معتقد است که استعمال غلط و نابجای لغات باعث می‌شود که مردم طبیعت قوانین و موازین «دلالت» را که بر مدلول و معانی زبان حکومت میکنند ندانند و جهل بر این قوانین است که منتهی بشرور و فساد و تضاد در اجتماع میگردد. زیرا مردم نه فقط لغات و کلمات را مفلوط و نادرست بکار می‌برند بلکه با تأثیری که استعمال غلط لغات در آنان ایجاد میکند و بهت جهل بقوانین صحیح کلام بچنگ و نزاع دوباره آن میبردازند. در اینحال اگر مردم معانی و مدلول کلمات را صحیحاً درک نمایند و با یکدیگر تفاهم حاصل کنند تضاد و اختلاف از بین رفته نرمی و ملایمت جای آنرا میگیرد. اگر اثر معانی و مدلولات زبان روشن گردد و احکام و تعاریف با معنی و مفهوم صحیح عنوان شوند تهافت و تضاد مرتفع گردیده و تعصب و خامی مفلوب خواهند شد. بنا بر جهات مذکوره «دلالت» نه فقط فرضیه مجرد منطقی است بلکه سلاح جدیدی برای اصلاح اجتماع و وسیله ای برای «تکامل بشر» فرض گردیده است.

S. Chase با کمک «اصل دلالت» علل پاره‌ای فساد و مضار اصلی را که گریبانگیر جامعه سرمایه دار است تعیین کرده و راه و روش نجات از آن و شفا از مرض مهلك را پیشنهاد مینماید.

S. Chase آنچنانکه میگوید با اصولی غیر از «اصل دلالت» باصلاح اجتماع قیام کرده است و چگونگی خواندن باصلاح را چنین نقل میکند «میتینگ‌هایی تشکیل می‌دادم رسالتی نوشته و منتشر میکردم نطق‌هایی تهیه دیده و با ترکیب و تنظیم برنامه‌هایی با جدیت و حرارت بسیار از گوش در اشاعه آن دریغ نمی‌نمودم» ولی S. Chase مایوس میشود زیرا توجه میگردد که «بی‌حسی و عدم توجه اشخاص بقدری است که مانع از اخذ نتیجه میشود» S. Chase ادامه میدهد «هرچه سالها میگذشتند واضح میگردد که من قسمت اعظم وقت خود را تلف میکنم: این رسالت همانطور که هنوز هم معتقدم رسالتی محبت آمیز و انسانی بوده است و اگر تأثیری نینمود با نعلت بود که وسیله ارتباط و تفاهم ناقص و بالنتیجه مانع و رادع هرگونه تأثیری بوده است».

این تجربه تلخ او را با این نتیجه میرساند که او کار ناصوابی را انجام میدهد و با دشمنی مشتبه می‌جنگد و روش اصلاحی او غلط و بی‌ثمر است. اگر وسیله تفاهم و ارتباط

مانند مسلمانان معلول نواقصی است که در افزار و وسائل ارتباط که «لغات» باشند موجودند. کوشش در اصلاح مردم نازمانی که تفاهم صحیح بین مردم ایجاد نشود کاری بیفایده خواهد بود و اگر تکنیک کار را دارا باشیم و آنچه را که میگوئیم واضح و کامل باشد اثر اقدام درخشان و امیدبخش بوده و ما را در انجام مقصود کمک و یاری خواهند نمود. بنابراین اول چیزی که باید اصلاح شود نحوه استعمال لغات و کلمات است و دشمنی که باید بیرحمانه با آن جنگید کلام مغلوط و ناصواب خواهد بود.

S. Chase ادامه میدهد « مدت مدیدیست که من از اعلام خطر اغلب تحریرات مخصوص با اقتصاد و اصلاح اجتماعی آگاهم » ولی S. Chase بجای آنکه مساعی خود را در راه اصلاح «اقتصاد و اجتماع» منحصر نماید باصلاح زبان پرداخته و «باصول دلالت» متوجه گردیده است. بعقیده S. Chase «دلالت» میتواند اصلاح مناسبات بشری را تکفل نماید. این بیان S. Chase در موقعی اظهار میشود که «اقتصاد و اصلاح اجتماعی» بالاخص (در ممالک متحده آمریکا و نه در جای دیگر) از تدارک اصلاح بازمانده دچار شکست شده است.

اسم «حقیقت شیء» را بیان نمیکند: اصل اول S. chase در «دلالت» Semantic آنستکه: «اسم حقیقت شیء را بیان نمیکند» Chase میگوید «حواس انسان علامتی را از جهان خارج دریافت مینماید و او به علامتی که بآن شیء مربوط است نامی مینهد ولی نام حقیقت شیء را نشان نمیدهد شیء بی نام بوده و لفظی خاص ندارد. برای توضیح و تفسیر اصل مذکور S. chase از کتاب معروف کنت آلفرد کرزیبسکی Korzybski بنام «علم و عقل سلیم» Science and sanity استفاده شایانی نموده و موارد کثیری از نوشته او را در بیانات خود آورده است Chase میگوید کنت آلفرد اولین دانشمندیست که مرا در این باره کمک نموده و راهنماییهای اوست که برای بار نخست مرا «بعق عجیب» زبان آشنا کرده و بدان آگاهی و توجه داده است.

S. chase در «اعماق عجیب» زبان «حادثه» متصل زمان و مکان «Space-time event» را که قابل تافظ و بیان نیست و در غموض نامحدود عجیبی قرار دارد مشاهده میکند و معتقد است تا جاییکه مکانیسم زبان قدرت دارد میتواند بعق برود و آخرین حد ممکن «حادثه» متصل زمان و مکان است. در زیر ظواهر، معانی، اصطلاحات غیر قابل تعریفی قرار دارند که ما کم و بیش بآنها آگاهی داریم ولی از بیان و تلفظ آن عاجزیم و آن نقطه ایست که میتوان نشان داد و نمیتوان بیان کرد و آن نقطه محل تماس حواس با جهان خارج است که بزبان میآید ولی ملفوظ نمیتواند باشد. در نتیجه این تماس با حواس که نمیتواند ملفوظ واقع شود حواس علامتی را ادراک میکنند که میتوان آنرا به علامت يك شیء حاضر توجیه نمود - باین شیء ما نامی میدهیم علامتی که حواس تحصیل نموده و علامت شیء خارج است از طرف S. chase و «کرزیبسکی» توضیح گردیده و این وصف یا حالت و یا عمل را اولین مرتبه «انتزاع» Absraction نامیده اند. دومین مرحله «انتزاع» تسمیه شیء است و سومین مرتبه «انتزاع» و قتیست که ما به اسم «احکام و یا وصفی» را ربط داده و صفات شیء را برای نفع عملی فوری نسبت بخود تخصیص دهیم و چهارمین مرتبه «انتزاع» عبارت از عمومیات و استنتاجات در باره کلیه و یا بعضی از اشیاء از نوع خاص میباشد.

اینگونه «انتزاعات» ممکن است در تمام جهات با دور شدن هرچه بیشتر از شیء انتزاعات بیشتری را بوجود آورند. Schase در مورد نظریه خود بنا بر خواص مقبوله و انتزاعات اربعه مذکوره مثالی میآورد و میگوید: مداد را در نظر گیرید در مرتبه اول چیزی جز «حادثه»، متصل زمان و مکان، غیر مفلوظ نیست و Schase اینوضع را «رقص دیوانه وار الکترونها» مینامد. مداد که با حواس ما تماس یافت ما را از وجود خود آگاه مینماید که این حالت «مرتبه اولی انتزاع» است. سپس ما باین شیء نامی میدهیم و میگوییم «این شیء مداد است» که مرحله دوم انتزاع میباشد. پس آن شیء را تعریف میکنیم و در باره آن حکم مینماییم مثلاً میگوییم «این مداد شش سانتیمتر طول دارد» که مرتبه سوم انتزاع خواهد بود و آنگاه در باره مداد به عمومیت حکم میپردازیم و میگوییم «مداد های طویل از مداد های کوتاه بهترند» که مرتبه چهارم انتزاع است و بالاخره همینکه به مرحله عمومیت وارد شدیم میوانیم با انتزاعاتی عالیتر برسییم مثلاً میتوان گفت «عموم مداد ها کالا هستند» و یا «مداد ها محصول تولید سرمایه داریست» و قس علیهذا هر انتزاعی با زیادتی انفصال از شیء مضبوط معین عمومیت و کلیت وسیعتری در زمینه های مختلفه بدست میآورد.

حال چگونه میتوان بین اینگونه تحلیل «دلالت» را با صورت امراض مبتلی به جامعه وفق داد و مرتبط نمود. Schase در اینقسمت کار را آسان دیده و علاج مرض را سهل و ساده می شمارد او میگوید بسیاری از رنج و زحمت ما وریشه مفاسد و مضار اجتماع ما در فهم نادرست و ناموجه نفس «دلالت» در مورد «نظم عالیتر انتزاعات» است. مردم نمیدانند که «اسم حقیقت شئی را بیان نمیکند» از اینرو بین اسم و شئی عینیت و اتحادی قائلند لذا مردم جاهلانه معتقدند که کلیات منتزعه ای که در گفتار خود بکار میبرند با اشیاء حقیقی متحد بوده و واقعیت دارند بدیهیست با اعتقاد باین مبنی نتایج ناهنجار و بیپوده ای از استنباطات و نظریات خویش بدست میآورند و بگمراهی دچار گردیده به نزاع و اختلاف و مشاجره بی ثمر میپردازند و به آفات و بلاهای بسیار اجتماعی گرفتار و مقید میگردد.

Schase میگوید مصطلحات منتزعه از واقعیات در حرق - هدم و محاربه اجتماعی تجسم مییابند و Schase جمله ای از اصطلاحات مزبوره را متذکر میگرد که عبارتند از وطن - ملت - پرچم - قانون اساسی - قوانین عادی - تکامل - فاشیسم - کمونیزم - آزادی - توده ها - سرمایه - کار - وال استریٹ و غیره. Schase معتقد است که مردم لغات مجرده را که معدودی از آنها را فوقاً نوشته ایم بجای اشیاء بحساب آورده و چون چنین واقعیتی را برای الفاظ قائل میشوند بایکدیگر بجنگ و نزاع پرداخته و برای اینگونه «مفاهیم مفلوظ و مشکوک» و حمایت از آن بحرق و هدم موحشی بضرر یکدیگر قیام و اقدام مینمایند.

Schase عقیده دارد که: اگر معرفت به وجوه «دلالت» عمومیت مییافت و مردم مراقب تفاهم بایکدیگر میبودند آتش جنگ و شقاق و خلاف بخاموشی رفته و امراض اجتماعی معدوم و نابود میشدند زیرا اگر مردم بمعرفت «دلالت» مجهز میگردیدند مسلماً «مفاهیم مفلوظ» بوجود نیامدند و امن و آسایش از جوامع بشری رخت بر نمی بست.

S chase میگوید نتایج موخش یکی از اغلاط « دلالتی » استعمال لفظ (ضد یهود) Antisemitism است متاعب و مصائب وارده بر مردمی که نشان قومیت «یهود» را دارند معلول اختلال « دلالت » است بنابراین تداوی مرض (ضدیهود) در این است که بتمام فاشیست‌ها و طرفداران ایشان «دلالت» را تفهیم نمود و نیز مسلم است که فاشیسم و ضدفاشیسم هم معلول جهل به «دلالت» میباشد .

بنابرجهات مذکورہ بنظر Schasse علت وجود مردم دراختلاف و منازعه و بدی اداره اموراجتماعی آنان همانا درقص فهم ایشان بر نفس « دلالت » کلام و لغات مستعمله آنانست بنابراین مردم اسیر و مفلول دست جباری هستند که خلاصی از آن مشکل است و این جباری شفقت و بیرحم چیزی جز مخلوق انسان نیست و آن جباری لغات است که انسان را دربند کشیده و او را به مصائب و بلیاتی دچار نموده است . « کلام بد » یا تجسم انتزاعات ریشه اکثر مفاسد و شرور بوده و در همان حال تحریرات مخصوص به « اقتصاد و اصلاحات اجتماعی » هم بواسطه شکست خود در هجوم به ریشه مضار اجتماعی بیهودگی خویش را ثابت کرده اند .

S. chase معتقد است که فقط علم به «دلالت» و فهم مواضع و وجوه آن میتواند بشر را از خطر تباہی و فساد نجات دهد و جباریت لغات را از بین برده دوستی و صلح و صفا را در جوامع بشری مستقر نموده و بشر را از قیود بسیار آزاد نماید .

مرجع را بچونید - با ملاحظه بیانات مذکورہ و بانوجه باینکه «دلالت» بنا بر نظر طرفداران آن علل رنجها و مصائب اجتماع را باصل « اسم حقیقت شئی را بیان نمیکند » کشف کرده اند اصل دیگری را هم برای فهم قواعد «دلالت» و دواى درد های بشر عنوان نموده اند و میگویند «مرجع را بچونید» .

S. chase میگوید: « نقطه اصلی هر بحثی باید آن باشد که « مرجع را جستجو نمود » و وقتیکه مرجع پیدا شود عوامل تحریکی اذهان و افکار به تفاهم متقابل منتهی گردیده و صلح و صفا و امن و آسایش مستقر میشوند . شرکت کنندگان در بحث همینکه بحث خود را بر اساس مشترک و متشابه بنا نهند گفتاری متشابه و ملامت با یکدیگر داشته و اختلافی ایجاد نمیکردند و اگر توافقی هم بوجود نیاید پایه بحث بر اساس محکمی استوار است از اینرو یافتن «مرجع» برای يك شئی واقعی مثلا اکسیژن آسانتر خواهد بود تا «مرجع» «آزادی» و «فقود ایسم» و اگر تحصیل «مرجع» برای انتزاع عالی ممکن نباشد بحث زائد در آن موضوع خطرناک و بیفایده خواهد بود و اگر دریافتن «مرجع» اشکالی در پیش باشد هر چند موجب تأسف و نگرانیست ولی بایستی دریافتن آن از بذل هر گونه مساعی خودداری ننمود .

بنظر S. chase کوشش در «یافتن مرجع» دارای این معنی نیست که ما بایستی هر لغت و حکمی را تا «عمق عجیب» او که « حادثه، متصل زمان و مکان » باشد دنبال نموده بجستجوی آن بپردازیم بلکه باید برای هر گونه لغت و یا حکمی تا آنجا پیشرویش و تحقیق قیام نماییم که به مرحله نخست انتزاع منتهی گردد یعنی تا جائیکه حواس علامتی از اشیاء را احساس نمایند و در اینحال یافتن «مرجع» عبارت خواهد بود از نامیکه ما باشیائیکه از آن گفتگو میکنیم میدهیم وصفاتیکه ما برای اشیاء در نظر گرفته ایم و نسبتی

که آن اشیاء بایکدیگر درآیند .

S.chase من باب مثال میگوید : « ماغالباً » لفظ مجرد « بشر » را تلفظ میکنیم « مرجع » آن چیست ؟ بنا بر روشی که ما این لفظ را استعمال میکنیم « مرجع » عبارت خواهد بود از هر فردی که در ازمنه قبل زندگی میکرد و با اکنون زندگی میکند و با وجه مشترکی که با نتایج محدودی تمام افراد را شامل میگردد در صورتیکه « مرجع » ما درباره مردمیکه امروز زندگی میکنند عبارتست از آدم ۱ - آدم ۲ - آدم ۳ - تا آدم ۲۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ قبل از آنکه « مرجع » مذکور تعیین شود با استعمال لفظ « بشر » هر کس واقفیت دویلیون افراد مرکب از مردان زنان و اطفال را از نظر دور داشته و تحقق آنرا نادیده میانگاشت .

S.chase میگوید : يك انضباط صحیح اصل « دلالت » آن قدرت را در شخص ایجاد خواهد کرد که عمل ماشینی ذهن را از وقایع محسوس تمیز داده و جدا نماید مابرا انتزاع خویش آگاه نموده و مانع از آن شود که ما جبهانرا از اشیاء غیر موجود انباشته دانیم .

S.chase معتقد است که ما بایستی انتزاعات را مورد استعمال قرار دهیم ولی در موقع استعمال چنان باید بآن نگریم که معلوم ر مشهود ماقرار گیرد در واقع باید پاسخ این سئوالات : که حقیقتاً چه چیزی آنجا واقع میشود ؟ چگونه واقعیات در آنجا با هم در آویخته اند ؟ و مردم در آنجا چه میکنند ؟ کفایت کند و ما را قانع نماید . از یقینات ابدی و پایدار باید بر خیزد . به متن باید چشم داشت و « مرجع » را باید جستجو نمود .

S.chase میگوید : رسالت انضباط صحیح « اصل دلالت » در آنست که پایه و اساس توافق را توسعه دهد « زبان خوب » بنهایی نمیتواند بشر را رهایی بخشد بلکه مشاهده اشیاء در رواء اسماء ما را در فهم ساختمان جهانی که در آن زندگی میکنیم کمک و مساعدت خواهد کرد « زبان خوب » ما را بر تفاهم درباره حقایق محیط خویش که اکنون با « زبانی بیگانه » از آن گفتگو میکنیم اعانت خواهد نمود .

متزعات و واقعیات - Schase مدعیست که انضباط صحیح « دلالت » ما را از انتزاعات بی معنی بواقیات مشخصه هدایت مینماید . باید دید که آیا S.chase در این ادعا صادق است یا نه ؟ همانطور که در سطور گذشته اشارت رفت S.chase قبل از توجه « باصل دلالت » خود را « مصلح اجتماعی » میدانست و با واقعیات مشخصه ای مواجه برد و بمبارزه با آن واقعیات پیاخته و با نشر وسائل و نطق در مجامع میخواست اجتماع را اصلاح نماید و بالآلام و مصائب بشری خاتمه دهد ولی پس از آنکه از روش اصلاحی خویش بنا بعلت ناسازگاری نظریات خود با واقعیات و حقایق اجتماع مایوس گردید بجای اصلاح اجتماع باصلاح زبان پرداخت و از اینکه حقایق اجتماع را درک کند از آن کار عدول نمود و بجای هرگونه اقدامی در این زمینه به فرضیه بافی در باره لغات دست زد و از واقعیات منصرف گردیده در راه « انتزاعات بی معنی » درباره لغات کوشش نمود و چنانست که میخواهد از همین « انتزاعات بی معنی » بنا بر افکار خویش حقایق مشخصی را استخراج نماید در صورتیکه بهبودگی مبنای کار مورد تأیید اوست و معلوم نیست چگونه مدعی وصول بواقیات مشخص شده است . زیرا « دلالت » عبارتست از توجه فکر به عمومیات ذهنی و راجع است به افزار و آلات فکر بدون آنکه باشیاء حقیقی که

مشخص بودن و استقلال آنها از ذهن مسلم است توجه شود .
S. Chase تهضت مبارزه دوستداران کار را علیه جباریت سرمایه بجا گزارده و باینجا رسیده است که جباریت سرمایه در نزد او جمله ای بیش نبوده و جبار حقیقی فقط « جباریت لغات » است و بخوبی میتوان دانست که **S Chase** با این توجیه و تفسیر از اردوی مبارزه حقیقی و عینی باردوی « انتزاعات بیمعنی » « جباریت لغات » تغییر مکان داده و بخلاصه بصف ارتجاع پیوسته است .

باید پرسید : جباریت حقیقی در کجا وجود دارد ؟ بدیهیست آنچه که واقعیات و حقایق جهان و مسیر رژیم سرمایه داری و امپریالیستی نشان میدهد جباریت حقیقی در ماهیت انحصار سرمایه وجود دارد و اوست که با جباریت و عناد علیه منافع اکثریت اجتماع دست بکار فشار سبعانه گردیده است و مسلم است آنکس که جباریت سرمایه را انکار کند و واقعیات او را از نظر دور دارد و بیان آنرا « جمله ای » بیش نداند و معتقد باشد که انسان در تملک انسان نبوده و بدست آدمی استثمار نمیشود بلکه « لغات اند » که اکثریت مردم جهان را اسیر خود نموده و بخدمت خویش واداشته است بهترین خدمتگزار و خادم سرمایه و طبقه سرمایه دار و مأمورین حفظ آن خواهند بود و این خدمت همانست که امروز طرفداران « اصل دلالت » و از آن جمله **S. Chase** و دیگران بنحومشخص و بارز انجام میدهند برای انجام خدمت صادقانه بدستگاه ارتجاع و تقویت پایگاه ایدئولوژی و فکری آت طرفداران « اصل دلالت » قدرت و فعلیت قابل توجهی برای لغات و اعمال معجز آسای آن فائلمند . « پیروان اصل دلالت » به توجیه و تفسیر خطا و لغزش « کلام جادو » نخستین مراحل ایجاد کلام دست زده اند ولی با استنتاجاتی که از کلیات و لغات دارند چنان بنظر میرسند که خود در اعتقاد باین « جادو » شرکت نموده و به فعلیت آن اذعان و اعتراف دارند و الاچگونه ممکن است **S. Chase** بنا بر ادعای خویش معتقد باشد که لفظ « بهود » آن قدرت و توانائی را دارد که موجب و باعث « مصائب طولانی مردمی که نام « بهود » دارند گردد ؟

S Chase تأثیر قدرت جمیع انواع لغات مجرده را در رفتار و سلوک اجتماعی تأیید میکند و بالفعل هم اصول عقائد پیروان « اصل دلالت » در « پسیکولوژی اجتماعی » که در ممالک متحده آمریکا بطور وسیم رواجی یافته مقام و موقعیتی را احراز کرده است . و از آن جمله « کیمبال یانگ » **Kimball young** در کتاب خود بنام « پسیکولوژی اجتماعی » توجه خاصی بنقش اجتماعی « کلیشه شعار و افسانه » که محتویات ایدئولوژی را شاملند میدهد .

مثلا کلیشه که بنظر او کلماتی از قبیل « سیاه » و « بلشویک » باشد در آمریکا جماعتی را بضد دسته های که باین عناوین معروفند برانگیخته و بزراع و توحش سختی میکشاند و مثال افسانه **Myths** همانا متعز کترین و کوبنده ترین افسانه اقتصادیست که در قرن ۱۹ بوسیله کارل مارکس و فردریک انگلس بوجود آمده است .

K. young میگوید لغاتی که بشکل مذکور استعمال می شوند نقش اساسی را در تشدید « تضاد بشری » بازی نموده و دامنه اختلاف و تنازع را وسعت میبخشند . او معتقد است که « تعصب » ترکیبی از افسانه و روایات است که از مجموع آنها عناوین و نسبت هایی

بدست آمده و درجه بندی میشوند و آنگاه این نسبت‌ها و خصوصیات فردی با مجموعه افرادی را شامل گردیده و ایشانرا مشخص و معرفی مینمایند و تأثیر آن در این است که واجدین نسب و عناوین را در تبعاد و مخالف بیشتر و وسیع‌تری نگاه داشته و آنرا در نتیجه عدم تفاهم بتشاجر و شقاق بیشتر میکشاند بدیهی است بسیاری از لغات و کلمات مجردة نقش مهم اجتماعی را ایفا مینمایند ولی باید ایفاء آن نقش را آزمایش نمود.

S. Chase میگوید K. young و دیگران گفته اوراد اصطلاحات و موضوعات «پسیکولوژی اجتماعی» توسعه داده و معتقدند که انتزاعات در شعور انسان و قه‌ای ایجاد نموده و ایشانرا با انجام ضرور و مفاسد اجتماعی و بسیاری از مصائب و بلاهای انسانی و استنباط غیر عقلانی سوق میدهند ولی باید دانست که نقش لغات مجردة و عبارات معتقدین مذکور «چاربیت لغات» کشف جدیدی نیست که پیروان «اصل دلالت» افشاجار تحصیل آنرا بخود اختصاص دهند بلکه از زمانی بسیار دور نویسندگان مترقی نقش لغات را در راه ایجاد پاره‌ای تحریکات خاطر نشان نموده اند و بشکل زیبایی در نظم و تئری پرورانده اند. ایشان فریاد انسانها و وضعه و خرف و هراس اطفال و کودکان و هرگونه صدای نفرین و لعنت را شنیده اند و اینگونه صداهای را انعکاس صوت زنجیر اسارت عقول و افکار دانسته اند. اکنون باید سؤال کرد این غل و زنجیر از کجاست و از چه جایی قدرت و سیطره خود را تحصیل مینماید؟ آیا نتیجه استعمال غلط و نامتناسب لغات و کلمات و بالتبع نتیجه مرتبط بجهل و نادانی مردم از قواعد و اصول «دلالت» است؟ اکثریت و بلکه تمام شعرا و نویسندگان قواء و قوانین «اصول دلالت» آنچنانکه S. Chase و دیگر طرفداران این اصل معتقدند آشنائی و علم و ندانسته اند ولی آنچه در گفتار ایشان از رنج و مصائب اجتماع بشری بنظر میرسد انعکاس از شعور و وجدان مردم در باره شرایط مادی موجود اجتماعیست که در آن زندگی میکنند و بلاها و معن و رنج و تعبیه که آنان بدان دچار بوده و گرفتارند تا بسامانی‌ها و متاعی که توجه S. Chase و دیگران از نویسندگان بالاخص در آمریکا جلب نموده و ایشانرا از طریق علم به «اصول دلالت لغات» برای رفع آن بر- انگیزخته است چیزی جز استثمار انسان بدست انسان نیست و این استثمار نه در انحراف دلالت الفاظ و استعمال غلط لغات موجود است بلکه آن واقعیت و حقیقتی است که مشخص بوده و با تمام سرسختی و قدرت خود در اجتماعاتی که از ریز بارگران سرمایه نرسته اند خود نمائی و مقاومت میکند.

برای چه مالغت «بردگی» را استعمال میکنیم؟ آیا برای آنست که ما بعلت جهل بدلالات «لغت» این استنباط را داریم که مردمی و یا اجتماعی در «بردگی» بسر میبرند و اگر دلالت صحیح لفظ معلوم گردد واقعیت خارجی آن از بین میرود و اصولا عمل بردگی و اسارت انسان بدست انسان تحقق نخواهد یافت؟ بدیهیست این شکل از بیان بیشتر به‌ذیان شبیه است و فقط نویسندگان و با اصطلاح دانشمندانی که فکر خود را در معرض بیع و شری جمعی سرمایه‌دار قرار داده اند ممکن است واقعیات خارج و مصائب بشر را مرتبط با استعمال غلط الفاظ بدانند و گرنه استعمال لغت «بردگی» بآن علت است که مردمی در واقع و نفس الامر بدست جمعی اسیر بوده و حشیانه استثمار میشوند و ایجاد آنگونه توجهات در استعمال «لغات» برای آنستکه فشار را بیشتر و استثمار را هرچه شدیدتر

نمایند و طرز تفکری را تشکیل و تنظیم کنند که نه فقط ستمکاران را در ستمگری خود تأیید و تشویق نموده و بقاء و دوام آنان را مستقر دارند بلکه ستمکشانشان را هم در زیر زنجیر اسارت آنان برای مدتی طولانی تر مغلول و مأخوذ نمایند .

S.chase میپرسد : اگر ما باید اصولی منتزعه داشته باشیم بجهت باید بسیاری از آنها در تأثیرات محسوس و مشهود خود آنچنان بیرحم و بیعاطفه باشند و اینچنین بدی و مفاسد را که بالفعل در جهان واقعی ، جریان دارد تأیید و تقویت نموده و مدلول آنها قرار گیرند ؟ S.chase میگوید : پاسخ باین سؤال در ساختمان زبان مورد استعمال ما وجود دارد و ساختمان لغات و کلمات است که باید باین پرسش پاسخ دهد . S.chase ادامه میدهد : نحوه استعمال زبان و آن شکل از بیان منتهی با انتزاعات بیهوده میگردند که ما بنا بر اشتباه آن «لغات مجرد» را نفس «اشیا» فرض نموده و به نتایج خالی از رحم و شفقت منتهی میشوند و راه نجات از این گمراهی و فرار از ابتلاء باین عواقب فقط در مطالعه «ساختمان زبان» و استعمال بهتر آنست .

اصول مفروضه و منتزعاتی را که S.chase ظالمانه می شمارد از نظر اوواز نظر «اصول دلالت» بیهوده و بی ثمرند . زیرا پیروان نظریه مذکور مدلول خارجی الفاظ و حقایق اجتماعی یعنی مصادیق انتزاعات را نادیده انگاشته و بآن واقعیت سرسخت توجه ندارند در حالیکه مدلول الفاظ متعارفه و واقعیاتی ظالم و بیرحمند و راه مبارزه با آنها فهمیدن و تفسیر واقعیتی است که آن الفاظ و لغات دلالت بر آنها دارند .

۷۲۷

گرزیبسکی Korzybski که مورد احترام و ستایش S.chase است در کتاب خود بنام «علم و عقل سلیم» میگوید : ما در معرض جنون خطرناکی قرار داریم و محققاً بعلت روش ما در استعمال لغات بسوی ادراک جنون آمیز رانده شده ایم بنابراین نجات از «جنون خطرناک» جهان جدید سرمایه داری در اصلاح لغات مورد استعمال ماست . استعمال نامعقول لغات و کلمات اجتماع نامعقول را منعکس میکنند ولی علت نامعقولی اجتماع نیست شعور انسانی وجود او را نشان میدهد و انتقاد از توهمات انتقاد از شرائطی است که توهمات را ایجاد میکنند . بطوریکه ملاحظه میشود این شخص امور اجتماعی را براه غلط میراند و سفسطه S.chase را در باره یهودیان توضیح میدهد . استعمال لغت «یهود» به تعریض بر اینداه و اذیت یهودیان به تبع شرائط اجتماعی است که در آن شرائط قتل و غارت یهودیان برای اغراض معین سیاسی لازم بنظر میرسد . قتل و غارت یهودیان Pogrom معلول اشتباه در «اصل دلالت» از ناحیه کسانی که این عمل را تعریض نموده و یا در آن شرکت می نمایند نیست و با علم صحیح و دقیق بقواعد «دلالت» هم از بین نرفته و بیابان نخواهد رسید .

محقق است که در زمان حاضر در دوائر و محافل مقتدر و متنفذ طبقه حاکمه ممالک متحده آمریکا اصول و قواعد دلالت رعایت گردید و مشخصاً تأیید میگردد ولی مشاهده میشود که (بعلت شرائط اجتماعی و اغراض معین سیاسی) تأثیری در عقاید «ضد یهود»

و «لینچ» (۱) در آمریکا ندارد.

در هر حال انتقاد از «نظم عالی انتزاعات» پیروان «اصول دلات» و چاره‌اندیشی ایشان در استعمال صحیح لغات و کلمات چیزی نیست که مصائب و بلاهای اجتماعی را که زائیده علل و ممالیل و اقیامات عینی خارجی اجتماع سرمایه‌داریست چاره نموده و جبران نماید و سعادت و رفاه اجتماع را تدارک کند. از اینرو جمله و تزویریکه طرفداران «اصل دلات» بکار می‌برند آنستکه توجه و دقت مردمان را بچندیده را از شرائط حقیقی حیات که آنچنان ظالمانه است بسوی لغات و کلمات مجرد معطوف داشته و آنانرا از هر گونه اقدام و مبارزه علیه ستمگران باز دارند. پیروان «اصل دلات» با انتزاعاتی که اقیامات حیات را نشان میدهند توجه و عنایتی ندارند بلکه انتزاعات ما را با این عنوان که بی معنی میباشند بدون آنکه مدلول واقعی آنها را در نظر گیرند طرد مینمایند.

استنباط و ادراک ما از جهان خارج در مفهومات کلی و عمومی تظاهر نموده و بیان میشود و تقسیم بین استعمال انتزاعات و با رد آنها در نظر نیست بلکه باید بین مفهوماتیکه تصورات ما را درباره شرائط و اوضاع ما بیان میکند و مفهوماتیکه حقیقت و واقعیت را دربر دارند قائل به تقسیم شد. ولی بنظر پیروان «اصل دلات» هرچه عمومیات و احکام کلی ما بالاتر آیند و عمومیت و کلیت آنها بیشتر شوند، از «مرجع» دورتر خواهیم رفت و بهمین نسبت از استعمال صحیح لغات محروم خواهیم ماند. در هر صورت جمله به انتزاعات که بنظر آنان جمله به انتزاعات مضره و گمراه کننده است در عمل به جمله بطریق و اسلوب تفکر علمی بر میگردد و در نتیجه جز خدمت به استثمار کنندگان فایده دیگر را شامل نخواهد بود.

۷۲۸

تا اینجا آنچه بیان گردید توضیح مختصری درباره نحوه تفکر معتمدین و پیروان اصل دلات بود که چگونه مسائل اجتماعی و ابتلاآت و مصائب بشری و تضاد و مبارزه افراد و طبقات را استنباط نموده و توجیه مینمایند و آنرا معلول چه چیز میشمارند و رفتار و شکل اداره اجتماع را منبعث از چه قوه‌ای دانسته و راه اصلاح وضع اجتماعی و رهائی از بلاهای جامعه سرمایه داری و مسائل مربوط با آنرا بچه صورت و طریقه‌ای میسر و قابل

۱- قانون لینچ - اصطلاحاً عبارتست از انتقام مردم عادی بدون شکل قانونی از شخصی که مظنون بارتکاب جنایت است. در حال حاضر در آمریکا این عمل منحصرأ در باره سیاهان بعلت نظریات سیاسی و اتهام به هتك حرمت زنان سفید اجراء میشود و آنانرا سفید پوستان بدار می‌آورند. منشأ این عمل را به کلنل لینچ که برخلاف قانون توطئه- کنندگان محافظه کار را در سال ۱۷۸۰ بشلاق بست نسبت میدهند و به جیمز لینچ قتیز- استونس شهردار «گالوی» که در سال ۱۴۹۳ بر حسب رویه «بروتوس» عمل میکرد پسر خود را برای قتل محاکمه نمود و همینکه از اجراء مجازات علنی ممنوع گردید او را از پنجره اطاق خویش بدار زد. هر چند علی الظاهر لینچ در آمریکا ممنوع است و مرتکبین آن در حکم قاتلند ولی اگر بعلت خشم ناگهانی انجام شود مجازاتی ندارد. در سالهای اخیر دو قانون برای جلوگیری از لینچ تهیه شد که در سال ۱۹۴۰ یکی از این دو قانون در مجلس نمایندگان تصویب شد و بسنا رفت ولی تاکنون تصویب و اجراء نشده است.

حل می‌شمارند .

اکنون باید نظریات مذکوره را تحلیل نموده و میزان تأثیر و فعلیت آنرا در آنچه که بنظر معتقدین این روشن تنها راه علاج دردهای اجتماعیست روشن کرد صحت و سقم ادعای ایشانرا نشان داد تا معلوم شود چگونه برخلاف مدعیات مزبوره نه فقط نظریه سابق الذکر هیچگونه اثری ندارد بلکه موجب گمراهی و تباهی مبارزات و فعالیتهای مردم در راه و صوبه یامن و آسایش حیات اجتماعی میگردد .

I - چنانکه مشاهده شد Schase در بیان « اصول دلالت » و نحوه استنباط حقائق و واقعیات از آن متناهی را نشان میدهد و کشف حقیقت را بوسیله آن ممکن میداند Schase میگوید « مرجع را جستجو کنید » در صدر این مقال طریقه یافتن مرجع و منظور Schase از ایراد چنین دستور توضیح داده شد Schase از ادراك « علامت » که از احساس اشیاء خارج حاصل میگردد و علامت مستنبطه را نام شیء می‌شمارد و درود بعق مرتبه قبل از علامت را که شیء خارج باشد و بنظر او « حادثه متصل زمان و مکان » است غیر قابل توصیف و بیان دانسته و درك واقعی آنرا نا ممکن میداند . بنابراین « اصل دلالت » با عقیده کهنه و متروک راجع به « ذوات » thing-in-themselves نامعلوم و سحرآمیز توأم میشوند . هر چند Schase میگوید ما باید به « جهان خارج توجه نمائیم » ولی برای او و دیگر از پیروان این مکتب « جهان خارج » قابل توصیف نیست . تنها « مرجعی » که ما میتوانیم بطور مشخص بدست آوریم انتزاع و تجرید ماست که با « علامت محسوس از جهان خارج » مطابقت داشته باشد . بدیهیست اگر « مرجع » بنا بنظر Schase نا معلوم و قابل توصیف نباشد موضوع تجرید منفصل و جدای از پایه و اساس بوده و بیهودگی آن بر خلاف نظریه Schase مسلم حواهد بود . در هر حال « اصل دلالت » نظریه ایست که نا معلوم بودن جهان واقعی را اظهار میدارد و طریقه ایستکه با بهام و اقعیت معلوم و مشهود که در تجریدات و انتزاعات ما مصرح است خدمت میکنند بنا بر جهات و دلایل مذکوره پیروان « اصل دلالت » که نظریه خود را محک آزمایش تمام وجوه عمومیات و کلیات باطل و غلط می‌شمارند در عمل خود حافظ و نگاهبان عمومیات و کلیات غلط میباشند .

II - چنانکه توضیح داده شد پیروان مکتب « اصل دلالت » برای علاج دردهای اجتماع بشری و نجات بشریت از بلاها و مصائب ، تعلیم نحوه طرد « کلام بد » را پذیرفته اند و استعمال لغات را که خارج از حدود قواعد و قوانین دلالت باشد موجب آلام و اسقام بشر دانسته اند بمقتضای طریقه حل این مشکل بنا بر « یافتن مرجع » بشر را يك کلام بیصداق و مفهوم محسوب داشته و واقعیت « بشر » را بصورت آدم ۱ - آدم ۲ - آدم ۳ الی آدم ۲۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ توصیف کرده اند و معتقدند در صورتی مسا بواقعیت بشری دسترسی پیدا میکنیم که هر فرد از بشر را آنطور که هست و اجتماع آنان و راهنمایی و هدایتشان میسر است بصورت مزبوره در نظر گیریم . آنگاه از تجریدی بیهوده و بیحاصل درباره جوامع بشری آنچه تا حال بوده رهائی خواهیم یافت .

باتوجه بیان مذکور باید دید که آیا صرف ایجاد اینچنین صورت خارج از تجرید میتواند بشر را از رنج ها و مصائب خلاص نمود ؟ آنچه مسلم است آنست که تمام این

«آدمها» در تشکیلات اجتماعی که پایه و اساس آن نظام تولید اجتماعیست متولد شده اند. مارکس میگوید: «در تولید اجتماعی که انسان انجام میدهد بین آنها مناسبات مشخصی بوجود میآید که آن مناسبات ضروری و مستقل از اراده ایشان است... مجموعه این مناسبات تولید ساختمان اقتصاد جامعه را تشکیل میدهد و بر این اساس و پایه واقعیت که روبنای حقوقی و سیاسی بر پا می شود و اشکال معینه ای از تفکر به وجود میآیند.»

«آدمها» در خانوادهها - دولت و موسسات اجتماعی و نهضت های اجتماعی که فعالیت های ایشان فعالیت «آدمهاست» مجتمعاً شرکت میکنند و مستقل از اراده و امیال «آدمهای جزئی» میباشدند.

اگر ما خواسته باشیم که امور اجتماعی را بدانیم و به آن علم پیدا نماییم و بالاخص اگر بخواهیم با فهم امور اجتماعی آنرا تنظیم و رهبری کنیم نه فقط باید بجمع «آدمها» و نوع کاریکه هر يك از آنها انجام میدهند مراجعه کنیم بلکه باید سیستم های اقتصادی طبقات و مناسبات طبقاتی - مؤسسات دولتها و غیره که از تولید اجتماعی «آدمها» و مناسبات تولیدی آنان و قوانین حرکت این تولیدات مجتمع «آدمها» مراجعه نماییم و همچنین اثری را که آنها در حیات و فعالیت «آدم های» جزئی دارند از نظر دور نداریم.

پیروان اصل «دلالت» تمام آن چه فوقاً ذکر شد «نظم عالی انتزاعات» میدانند و بنظر ایشان این گونه انتزاعات نمی توانند «مرجع» قرار گیرند «مرجع» بعقیده آنان «آدم های» جزئی هستند و آن چه که در باره امور بشری گفته شو بنظر ایشان باید با حکامی در باره آدمی - آدم م آدم م تا آدم ۲۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ تبدیل گردد.

۷۳۰

III - همانطور که گفته شد پیروان «اصل دلالت» سعی دارند مفهومات کلی را بیعنی جلوه دهند بنظر ایشان کسانیکه فهم و قایم حقیقی و علل آنها را فقط در مفاهیم کلی میدانند و توسل بفاهیم مذکوره را برای وصول بحقایق لازم می شمارند از حقیقت و واقعیت بدورند و بالعکس درک حقایق از مفاهیم کلی منتهی بجهل تام و تمام و قایم می شود و بلکه بنتیجه بدتری هم خواهد رسید و بعقیده پیروان اصل مزبور مفهومات کلی از باب «کلام بد» است که موجب آلام جوامع بشری میشوند از جمله مفهوماتی که S.Chase برای آزمایش «کلام بد» انتخاب نموده لفظ «فاشسیم» است S.Chase میگوید این لغتی است که هیچگونه معنی ندارد و پیروان «اصل دلالت» اینچنین «حادثه» (فاشیزم) را وقتی خواهند شناخت که گروهی از «آدمها» لباس قهوه ای یا سیاه به بر نموده و موصفاً باینداه و آزار مردمی که «یهودی» نام دارند قیام و اقدام نمایند اگر چنین وقایعی رخ داد پیروان «اصل دلالت» حاضر بمداخله خواهند شد ولی تازمانی که واقعه آنچنانکه بیان گردید صورت وقوع نیابد لغت (فاشسیم) را نشناخته و برای آن معنی و مفهومی قائل نخواهند شد. عین گفتار S.Chase نقل میشود: «براعلام مخوف و وحشتناک لغتی که معلوم نیست در زمان مستقبل نا معلوم چه می تواند باوروا دارد هرگز ترس و وحشتی بخود راه نخواهد داد.»

با ملاحظه توضیح مذکور روشن میگردد که این شکل تعبیر از لغات و کلمات که پیروان «اصل دلالت» بصحت آن اعتقاد دارند موجب خواهد شد که «فاشسیم» بدون هر گونه

مانع و رادعی رشد و نمو نماید و بهمین علت است که مکتب بوزیتیویسم منطقی را مروج افکار فاشیستی و ملاتم با آن میدانند چنانکه جریده **New state smandnation** در مقاله‌ای راجع بکتاب پروفیسور **Ayer** بنام «زبان-حقیقت و منطق» که در سال ۱۹۴۶ بطبع رسیده و بزبان جریده مذکور بکتاب مقدس متعلمین فلسفه اکسفورد ملقب گردیده نظریات پروفیسور مزبور را که از اسم مکتب بوزیتیویسم منطقی و طرفداران «اصل دلالت» است ملاتم با ورود و استقرار آراء و نظریات فاشیستی می‌شمارد .

S. Chase و دیگران حاضر نیستند قبول نمایند که «فاشیسم» یک بدیده اجتماعی بوده و وجود آن بواقیعی که در آن صورت **S. Chase** و هم‌مقدمان او بحقیقت آن اعتراف خواهند نمود وابسته نیست بلکه آن وقایع نتیجه واز لوازم ذاتی وجود «فاشیسم» است. آیا جز آن گروهی که عملاً بازار واذیت «یهودیان» می‌پردازند و پیروان «اصل دلالت» این واقعه را فاشیسم می‌شمارند ممکن نیست کسان دیگری در نهضت فاشیستی شرکت نموده سیاست و روش اجتماعی فاشیسم را تقویت و تأیید و حمایت می‌نمایند فاشیست نامید ؟ بدیهیست اینگونه تلقی معنی و مفهوم از لغت «فاشیسم» جز حمایت و جانبداری از فاشیسم و ایجاد زمینه و موقعیت برای رشد و نمو اینفکر (اگر چه جبر تاریخ امروزه بر محکومیت و زوال محتوم آن حکم نموده) محمل دیگر ندارد. پیروان اصل دلالت در واقع با این نحوه از تعبیر و توجیه لغت موقعیت فاشیستها را در پنهان شدن از انظار فراهم نموده و مردم ضد فاشیست را با لغت سازی و تعبیرات موهوم مورد ایذاء و هجوم آنان قرار میدهند شاید تصور شود که انتقاد پیروان «اصل دلالت» از مفهوم کلی الفاظ فقط در محافل فلسفی و در دانشگاهها مورد بحث و گفتگو قرار میگیرد ولی نباید از نظر دور داشت که نظریه مذکوره دارای اثر عملی بوده و باغراض سیاسی خدمت میکند. چنانکه در مجمع ملل متفق نمایندگان آمریکا که به اصول و قواعد «دلالت» بنا بر تعلیمات **S. Chase** و دیگران معرفت کامل داشتند !!! از آن بضرر بشریت استفاده کردند - در ژوئیه سال ۱۹۴۸ کمیسیون حقوق بشر در شورای اجتماعی و اقتصادی مجمع ملل متفق پیشنهادی را دائر به منع جمیع فعالیتهای فاشیستی و مؤسسات و تشکیلات مربوط بآن که مضر بحقوق بشر است مورد بحث قرار داد و نماینده آمریکا که اکثریت ماشینی را با خود داشت بعنوان اینکه مفهوم «فاشیسم» چنان مبهم است که منع آن بیهوده و بی ثمر خواهد بود !!! از تصویب پیشنهاد ممانعت نمود و نماینده اتحاد شوروی که معنی و مفهوم واقعی و حقیقی فاشیسم را بیان کرد شاید بهت استعمال «کلام بد» در اقلیت مانده .

IV - پیروان اصل دلالت راجع به تضادین طبقات اجتماعی و حل مضلت و موارد اختلاف معتقدند که اگر «مرجم بدست آید» عوامل احساسی و تعصبات خام و بیهوده افراد به تفاهم صمیمانه متقابل تبدیل خواهد شد. **S. Chase** میگوید: جای تأسف است که مردم بنام «نظم عالی انتزاعات» که در واقع معنی و مفهومی ندارند بسختی بایکدیگر بچنگ می‌بازند و برای اینگونه عناوین چون کار - سرمایه - انتفاع - سرمایه داری - سوسیالیسم - کمونیسم و غیره بمناد و دشمنی با یکدیگر برخیزند اگر مردم بنا باصل دلالت و قواعد آن با این «مفاهیم موهوم» روبرو شوند برای آنان محقق

خواهد شد که موضوعی برای جنگ و مبارزه ندارند و آنچه که تاکنون انجام داده‌اند عملی لغو و بهبودی بوده است .

معلوم میشود جمیع مسائلی که عینیت و واقعیت دارند و قرون متمادیست که موجب بلایا و مصایب بشر بوده و دامنگیر آنست از نظر پیروان اصل دلالات مفاهیمی پوچ و بی معنی و انتزاعات بی ثمرند . شاید S. Chase و دیگر همدستان او هیچگونه اختلافی بین معدودی که در محل «مدیریت و اداره» مؤسسات و کارخانه‌های عظیم نشسته و بدون هرگونه احساسی با سرمایه خود هزاران و میلدونها افراد انسانی را بیدترین صورتی استثمار کرده و نیروی کار و فعالیت آنان را بی‌مجامیرند مشاهده ننموده و تضاد و اختلاف بین کارگر و کارفرما را فقط معلول عدم فهم دقیق و صحیح قواعد دلالات میدانند . بنا بر این پیروان «اصل دلالت» در زیر نقاب «جستجوی مرجع» و در زیر حجاب طرد و نفی «انتزاعات» بی معنی چنین می‌آموزند که امور بشری را پوچ شمرده و از «مرجعیت» حقایق صیقلاتی اجتماع گذشته و آنرا از نظر دور دارند و به «مرجمی» متوجه گردند که چیزی جز تزویر و حیل و جمله سازی و لغت پردازی نبوده و آنچه زیست که طبقه سرمایه دار پیوسته بآن توجه داشته و جز بتعلیم پیروان «اصل دلالت» و «مرجم» حقایق و واقعیات او «بمرجمی» دیگر توجه نداشته و نخواهد داشت .

با این مقاله بحث مادر اطراف موضوع مقال پایان رسید و منظور از بحث درباره پوزیتیویسم منطقی در دو شماره قبل و این شماره برای آن بود تا خوانندگان عزیز از نظریه این مکتب بطور کلی و آراء آنها در قلمروی فلسفه و در مسائل اجتماعی و بهبودگی تعلیمات آنان بنحو اختصار آرزو که مکتب مزبور از جمله مکاتب فلسفه ایست که جدیداً برای مقابله و جوابگویی به مبارزات مردم علیه هیئت‌های حاکمه و طبقات استثمارگر بوجود آمده و بنظر خود باصلاح جدیدی بمیدان آمده‌اند مطلع و آگاه شوند و چون مبنای کار بر معرفی اجمالی این مکتب قرار داده شده است . کتبی که میتوانند خوانندگان ارجمند را در بحث تفصیلی موضوع قرار دهند در شماره قبل نام برده شدند و همانطور که در آن شماره تذکر داده شد از ورود در جزئیات و مسائل فنی خودداری گردید بدیهی است آن جزئیات هم بر همین پایه متنازل و نسا استوار قرار دارند .

پایان